



پس ابرام با همسرش، و هر آنچه داشت، و لوط، از مصر به نِگب رفت 2. و ابرام از احشام و نقره و طلا بسیار دولت‌مند بود 3. او از نِگب طی منازل کرده، تا بیت‌ئیل کوچ کرد، تا آنجا که خیمه‌اش در آغاز بود، میان بیت‌ئیل و عای، 4 همان جا که نخستین بار مَدَبِحی ساخته بود. در آنجا ابرام نام خداوند را خواند 5. لوط نیز، که با ابرام همراه بود، گله‌ی رَمه و خیمه‌ها داشت 6. و زمین برای سکونت آنها در یک جا کافی نبود، چراکه دارایی‌شان آنقدر زیاد بود که نمی‌توانستند با هم ساکن شوند 7. و میان شبانان موآشی ابرام و شبانان موآشی لوط جدال درگرفت. در آن هنگام، کنعانیان و فرزیان در آن سرزمین ساکن بودند 8. پس ابرام به لوط گفت: «میان من و تو، و میان شبانان من و شبانان تو جدال نباشد، زیرا ما برادریم 9. آیا تمامی این سرزمین پیش روی تو نیست؟ التماس دارم از من جدا شوی. اگر تو به جانب چپ روی، من به جانب راست خواهم رفت، و اگر تو به جانب راست روی، من به جانب چپ خواهم رفت 10.» آنگاه لوط چشمانش را برافراشت و دید که سراسر وادی اردن به سمت صوغر، همچون باغ خداوند و سرزمین مصر، پرآب است. این پیش از آن بود که خداوند سُدوم و عَمُورَه را نابود کند 11. پس لوط سراسر وادی اردن را برای خود برگزید و به جانب شرق کوچید. و آنها از یکدیگر جدا شدند 12: ابرام در سرزمین کنعان اقامت گزید، اما لوط در شهرهای وادی ساکن شد و خیمه‌ی خویش را تا سُدوم نقل کرد 13. اما مردمان سُدوم شریک بودند و بسیار به خداوند گناه می‌ورزیدند. 14 پس از آن که لوط از ابرام جدا شد، خداوند به ابرام گفت: «اکنون تو چشمان خویش را برافراز و از جایی که هستی به سوی شمال و جنوب و شرق و غرب بنگر، 15 زیرا سراسر این سرزمین را که می‌بینی تا ابد به تو و نسل تو خواهم بخشید 16. نسل تو را همچون غبار زمین می‌گردانم، چنانکه اگر کسی بتواند غبار زمین را بشمارد، نسل تو را نیز می‌توان شمرد 17. برخیز و در طول و عرض زمین بگرد، زیرا آن را به تو خواهم داد 18.» پس ابرام خیمه‌ی خود را نقل کرد و رفته، نزدیک بلوط مَمری در جبرون ساکن شد، و در آنجا مَدَبِحی برای خداوند بنا کرد.

دو الاغ، دینو و پل، بهترین دوستان بودند. ارباب آنها را با بند به یکدیگر بسته بود تا گم نشوند. برای آنها مشکل بزرگی نبود زیرا آنها همیشه کم و بیش هم عقیده بودند. آنها سرنوشت مشابهی داشتند و همیشه می‌خواستند در یک مسیر حرکت کنند. اگر دینو می‌خواست به سمت چپ برود، پل همین کار را می‌کرد و بالعکس. آن دو بیشتر موافق بودند تا اینکه یک روز در یک گودال شن ایستادند. دینو چمنزار زیبایی را در سمت چپ دید، در حالی که پل یکی دیگر به همان اندازه زیبا را در جهت مخالف سمت راست مشاهده کرد. آن روز خرها دیگر موافقت نکردند. آنها یکدیگر را به جهت مخالف کشیدند. ، بعداً آنها در گودال شن نشستند پر از عرق و کاملاً شکست خورده. دینو ناگهان ایده‌ای داشت و سازش را پیشنهاد داد. "بیا از دعوا کردن دست برداریم و دوباره شروع به دوستی کنیم. ابتدا با هم به علفزار شما می‌رویم و بعد از آن می‌توانیم زمان مساوی را در علفزار من بگذرانیم." الاغ‌ها به توافق رسیدند و خوشحال بودند که دوباره در بند می‌مانند. داستان دو الاغ داستانی انسانی است که نتیجه آن قطعاً برای بسیاری از درگیری‌های انسانی مطلوب خواهد بود. در دنیایی که مردم روز به روز به هم نزدیکتر می‌شوند، ضرورت‌های مردم با یکدیگر برخورد می‌کنند. راضی کردن همه سخت‌تر می‌شود. تقاضا برای امنیت و عدالت زیاد است، در حالی که منابع معدنی کمیاب می‌شوند. بنابراین تمایل برای سازش بین افراد مختلف دشوار می‌شود.

امروز داستان مشابهی را از عهد عتیق می‌شنویم. این داستان ناشناخته است. بنابراین جالب‌تر است که بدانید چگونه ابرام و لوط درگیری را حل کردند. درگیری بین ابرام و لوط سه دلیل عمده داشت: اول اینکه زمین کافی وجود نداشت. دوم، دشمنان در اطراف آنها بودند. سوم کارکنان هر دو خانواده اختلاف داشتند. بنابراین یک راه حل ضروری بود. از این جهت، داستان ابرام و لوط شبیه داستان دو الاغ در مثال من است. اگر قرار است تعارضی حل شود، یک طرف

باید ابتکار عمل را به دست بگیرد. طبق اصطلاح شعر که می گوید: "باهوش ترین فرد اول تسلیم می شود." این کار می تواند بسیار دشوار باشد، به خصوص اگر همتای ما بستگان نزدیک باشند. در چنین مواقعی، اغلب سوالاتی مثل این را از خود می پرسیم: "چه بگویم؟ چه عواقبی می تواند برای من داشته باشد؟ اگر ابتکار عمل را به دست بگیرم، ممکن است خودم را آسیب پذیر کنم. اگر طرف مقابل از اعتماد من سوء استفاده کند چه اتفاقی می افتد؟" این پرسش ها نشان می دهند که داستان آبرام چقدر با زمان ما مرتبط است. شگفت انگیز است که آبرام با آرامش تمام وضعیتش را اداره کرد. زمانی که او هنوز در مصر بود، رفتارش کاملاً متفاوت بود. او در آن زمان نمی توانست به طور کامل به وعده خدا ایمان داشته باشد و می ترسید فرعون او را بکشد تا همسر زیبایش را برای خود بگیرد. بنابراین آبرام دروغ گفت و وانمود کرد که سارا در واقع خواهر او است. در داستان لوط و آبرام می بینیم که آبرام کاملاً تغییر کرده بود چون ایمان و توکل به خدا داشت. آبرام با لوط بر تپه ای در بیت تیل ایستاد و هر دو به دره سرسبز اردن که جلوی ایشان به سمت شرق کشیده شده بود نگاه کردند. در غرب آنها می توانستند کوه های آبی اردن را ببینند. معلوم بود که کدام زمین بهترین است: مزارع حاصلخیز دره اردن! با این وجود، آبرام آرام ماند و به خویشاوند خود لوط اولویت داد در حالی که مطمئن بود که خدا وضعیتش را حل خواهد کرد. آبرام رفتاری شایسته و نیکو داشت، در حالی که لوط از سخاوت خویشاوندش سوء استفاده کرد و بهترین زمین را برای خودش انتخاب کرد. این داستان بین آبرام و لوط معنی عمیق تری دارد. آبرام به عنوان "پدر ایمان" در نظر گرفته می شود، و بنابراین ما فرزندان آبرام هستیم. ما به عنوان اعضای خانواده آبرام می توانیم از سرنوشت او درس بگیریم.

در تاریخ قوم خدا کوه های بزرگ و مانع های بسیار وجود داشته است. گاهی به نظر می رسد همه چیز شکست خورده و امید چندانی به پایان خوش وجود ندارد. این رویداد در طول تاریخ قوم خدا تکرار شده است. اولین مسیحیان بی رحمانه به زندان یا به جلوی حیوانات وحشی انداخته شدند. برای همه روشن بود که در این دنیا جایی برای مسیحیان وجود نداشت. به نظر می رسد که مأموریت خدا بین دیوارهای سخت زندان ها در زمان پادشاهی به نام نرون ختم می شد.

خود عیسی پیش بینی کرده بود که چنین خواهد شد. آزار و اذیت مسیحیان تا به امروز در سراسر جهان افزایش یافته است. بسیاری از مسیحیان و کشیشان ایرانی در حال حاضر در اسارت هستند یا کشته شده اند. شرایط مشابه در بسیاری از کشورهای دیگر وجود دارد. در حالی که مسیحیان کلام خدا را اعلام می کنند و مردم نجات می یابند، شیطان نمی خواهد بیکار بماند. او سعی می کند به هر طریق ممکن آنها را ساکت کند. اگر چنین است، نباید تعجب کنیم که ما نیز قدرت شر را احساس می کنیم. بله، حتی در کشورهای آزاد اروپا گاهی احساس محدودیت داریم و از هر طرف به حاشیه جامعه رانده می شویم. بدترین تجربه زمانی است که شک و تردید از درون خود مان سرچشمه می گیرد. شیطان ساکت نمی ماند و از هر وسیله ای، از جمله ضعف های خودمان، استفاده می کند تا ایمان ما را به عیسی مسیح متزلزل کند یا از گسترش انجیل جلوگیری کند. کلیسا همچنین اغلب از خود می پرسد که چرا کوه های شیب دار و موانع زیادی در مسیر ما وجود دارد که غیرقابل عبور به نظر می رسند. گاهی اوقات اینطور به نظر می رسد که اصلاً به خدا ایمان نداریم. به نظر می رسد که بی ایمان ها در چمنزارهای سرسبز و هموار می دوند و از زندگی لذت می برند در حالی که ما در کوهست های سخت مبارزه می کنیم. این پدیده را می توان در نمونه های بسیاری مشاهده کرد. نگرش آبرام چشمگیر است. او علاقه ای به مبارزه برای حقوق خود به هر قیمتی نداشت. در همین حال، آبرام آموخته بود که می تواند به وعده های خدا تکیه کند. هم در آغاز و هم در پایان این داستان، آبرام محراب را برپا کرد و خدا را شکر گذاشت. آبرام نمی توانست بداند که آینده چطور خواهد بود، و نمی توانست بداند که در همان مکانی که محراب خود را ساخت، صلیب عیسی بعداً برپا خواهد شد. در آن زمان، شاگردان عیسی در مقابل جسد او ایستاده بودند و شکست خوردند، اما غم و اندوه آنها به شادی تبدیل شد، زیرا آنها در مقابل قبر خالی ایستاده بودند و متوجه شدند که خدا بدترین دشمنان بشریت را شکست داده است. آبرام اولین قدم های ایمان را برداشت و ما از او الگو می گیریم. ما همچنین نمی دانیم که آینده چه چیزی برای ما در نظر گرفته است. آبرام در همین سرزمینی که بعداً صلیب عیسی در آنجا ایستاده بود، مذهبی ساخت. همین صلیب از طریق غسل تعمید ما در زندگی مان مهر و موم شده، بنابراین می دانیم که وارثان خدا هستیم. به همین دلیل است که ما مجبور نیستیم برای چیزهایی بجنگیم یا از دست دادن آنها بترسیم. ما مجبور نیستیم نگاه های حسادت آمیز یا مشکوک به آنچه دیگران دارند بیندازیم. حتی اگر افراد کمتر و کمتری به کلیسا بی آیند، ما باید اعتماد خود را حفظ کنیم. در داستان آبرام به نظر می رسد که خداوند به او آسیب زد چون زمین کوه ستانی را به او داد. بعداً آبرام با نگاهی به گذشته متوجه شد که در واقع بهترین قرعه را کشیده است زیرا لوط و آبرام نمی دانستند که دشمنان وحشتناکی در دره سرسبز اردن وجود داشتند که بعداً برای لوط دردسر ایجاد می کردند. مانند آبرام، ما نمی توانیم ببینیم خدا چه چیزی برای ما در نظر گرفته است. کارهایی که ما با ایمان انجام می دهیم، مانند برگزاری مراسم شام آخر، خواندن کتاب مقدس، رفتن به کلیسا یا دعا، ممکن است برای ما دشوار باشد یا هدف آن را هرگز درک ناکنیم. باید این را بپذیریم و اعتماد کنیم که روزی چشمانمان باز خواهد شد. سپس، مانند دو الاغ دینو و پل، از خود شگفت زده خواهیم شد و متوجه خواهیم شد که بسیاری از چیزها در زندگی ما ساده تر از تصویری است که در ابتدا داشتیم. آمین